

## شیخ الاسلام قسوره بن محمد گردیزی

یکی از مشاهیر عرفای دوره غزنویان در افغانستان حضرت شیخ الاسلام قسوره بن محمد الجردیزی است، که مزار وی در گردیز مطاب و مزار عامه بود، این عارف بزرگوار از معاصرین حضرت علی هجویری غزنوی (دا تا گنج بخش مدفون لاهور) است که در کتاب کشف المحجوب درباب "فی ذکر رجال الصوفیة من المتأخرین" در مبحث ۳۱۴ از اهل غزنین و سکان آن چنین می نویسد:

"و شیخ او حد قسوره بن محمد الجردیزی با اهل طریقت شفقت (ل: شفقتی) تمام دارد، و هر یک را بنزدیک وی حرمتی است (ل: هست) و مشایخ را دیده است" (ص ۲۰۴ کشف المحجوب نسخه خطی، محرره هرات سنه ۱۰۷۳ هـ، اما علامه (ل) اختلاف عباراتست بانسخه مطبوع لیننگراد طبع ۱۳۴۴ ق. ص ۲۱۸).

چون حضرت علی هجویری بین سنه ۴۱۸ تا ۵۰۰ ق در لاهور از جهان رفته، و زمان تالیف کشف المحجوب هم حدود همین

سالهاست، و معاصرت این دو شیخ بزرگوار نیز از تصریح فوق هجویری ثابت است، بنا بر آن زمان زندگانی شیخ الاسلام قسوره گردیزی را نیز همین اواسط قرن پنجم تعیین میکنیم.

علو مقام شیخ الاسلام قسوره نیز از الفاظ مختصر هجویری آشکار است زیرا همواره شفقت از بزرگان انتظار برده می شود، و معلومست که امثال حضرت علی هجویری که خود از بزرگترین عرفای عصر است نیز به شیخ الاسلام گردیزی ارادتی داشته و به صحبت وی رسیده است.

مبارک شاه فخر مدبر مؤرخ و مؤلف دوره اخیر غزنویان در کتاب اداب الحرب والشجاعه حکایتی را آورده است که حاکی از کرامات شیخ الاسلام گردیزیست، این حکایت بذات خود هر طوریکه باشد و از عجایب وقایع شمرده شود که باور کردنی نباشد ولی همینقدر را ازان بخوبی واضح میشود، که شیخ الاسلام حتی بعد از مرگ هم دربین مردم به کرامات شهرت داشته، و از این توان دریافت که در عصر خود چه شهرتی را در مشایخ و عرفای حضرت غزنه مالک بوده است؟ اینک ما حکایت مذکور را عیناً درینجا نقل میکنیم: "چنین گویند که در آن وقت که ملک علاء الدین حسین غوری بغزنین آمد و سلطان سعید شهید بهرامشاه رحمة الله علیه بسوی هندوستان رفت، و جمله اعیان و ارکان دولت را با خود ببرد، علاء الدین از نهب و غارت و مصادره و خواستهاء برون طاقت و خراب کردن آنچه بتوانست بکرد ... چنانکه حمله مردمان دیباپوش نمپوش و پوستین پوش شدند و خود بغور باز گشت و یکی از سپه سالاران او را امیر خان خواندندی بسی ظالم و خدای ناترس بگذاشت با پنج هزار سوار، که چنان خواهیم که تمامت شهر غزنین را بسوزی و ویران کنی ... و این امیرخان جمله ائمه و

قضات و معارف شهر را بخواند که ملک علاء الدین مرا چنین کاری فرموده است ... جمله حیران و متحیر گشتند ... و بدین پر غمی گفتند که بیاید تا به نزدیک خواجه امام قدوة الاولیاء شمس العارفین (۱) ابوالموئید رحمة الله علیه بکوی او گریان رویم و این حال بدو باز گوئیم، و این درد را شفا ازو جوئیم تاچه اشارت فرماید؟ جمله اهل شهر نزدیک چاشتگاه بخدمت آن بزرگ صاحب کرامت رفتند و حال عجز و اضطراب و ظلم آن عوان (۲) باز گفتند و بدو مستغاث کردند (۳). نیک دل نگران و متاهل شد و مرد مانرا گفت:

باز گردید! و دل نگران ندازید! که خدای شر آن ظالم را کفایت کند. و شاگردی بود از آن بزرگ دین که اور امام احمد خیاط گفتندی و بطائنه (۴) خانه بود. اورا گفت: که از آن زیر درخت توت سفال پاره نو و انگشتی بیار! بر حکم فرمان برفت. از زیر درخت سفال و انگشت بیاورد، و در پیش آن بزرگ نهاد. و خواجه امام ابوالموئید انگشت بر گرفت و بدان سفال نشانی کرد. هم او دانست و کسی دیگر را مفهوم نشدی، و بدین امام احمد داد و گفت این ساعت خواهم که پای در راه نهی و بگردیز روی بروضة شیخ الاسلام قسور (۵).

اما نخست آبدست پاک بکن و دو رکعت نماز بگزار. پس بروضة درون رو، و زیارت بکن! و سلام برسان! و این سفال بسوی تربت عرضه کن و بایست تاچه بینی!

او بر حکم فرمان روان شد. و ایز تعالی بسبب کرامت او نه فرسنگ زمین درشت پر برف کشنده، و در روزهای خرد زمستان، سبک و کوتاه گردانید، چنانکه میان دو نماز بگردیز رسید، همچنانکه فرموده بود، آبدست بکرد و دو رکعت نماز بگزارد و در روضه در رفت و بحرمت از دور ایستاد و زیارت بکرد و سلام برسانید، و آنس فال عرضه

کرد. در حال گور در جنبش آمد و بشکافت و شیخ الاسلام قسور رحمة الله علیه دید که بنشست پیر منحنی سفید محاسن سفید ابروان و مویهای بزرگ بر چشم فرود آمد و گفت: شر این ظالمان دفع شد، و این مهم کفایت گشت. و مسلمانانرا خدای عزوجل بفریاد رسید. و باز در گور رفت. گور بر قرار اصل همچنان شد که بود.

امام احمد خیاط، چون این حال بدید غشی افتاد و بیهوش شد، چنانکه تا نماز شام بماند، پس از ساعت بیهوش باز آمد و شب هم آنجا توقف کرد و دیگر روز روانه شد، و وقت نماز پیشین به شهر رفت. و خواجه امام پرسید: که چه حال دیدی؟ آنچه دیده بود و شنیده باز نمود و گفت: شیخ الاسلام قسور رحمة الله علیه گفت: سلام من برسان! و بگوی که شر آن ظالم دفع شد، و آن مهم به کفایتی گشت.

خواجه امام گفت: الحمد لله! ساعتی بود آواز طبلهای بسیار، در گوش مردمان شهر رسید. مردمان بر بالای بام ها رفتند، و تمام دشت و صحرا گویی عیدگاهست، سوار و علمهای و طرازها گوناگون دیدند و در تعجب آن حال بماندند. و آن امیرخان چنان بترسید که پای برهنه بر اسپ نشست و جمله خیمهای رخت و قماش و دیگهای خوردنی بگذاشتند و چنان گریختند که هیچ کس ندانست که بر کدام جانب رفته اند ... و آن خواجه امام ابوالموئید را صد و پانزده سال عمر بود. نود سال امامت کرد، سی سال اول وقت نماز جماعت کرد، و سی سال میانه وقت، و سی سال آخر وقت. و درین نود سال یک نماز جماعت ازو فوت نشد. (۶)

این شیخ او حد قسور (قسوره - قشور؟) گردیزی از عرفای کم شناخته کشور ماست که علوم مقام و منزل عرفانی او از الفاظ حضرت علی هجویری غزنوی آشکار است و بقول افراد خاندانش که در پنجاب

به نسبت "گردیزی" تاکنون شهرت دارند، نامش شاه علی قسور (شیر) بود و جد شاه یوسف گردیزی است، که بعد از مدتی در هند به نجابت نسبت و عرفان و خدانشناسی شهرت داشت و گردیزیان پنجاب نسب خود را به این شاه یوسف گردیزی رسانند، که بعد از او در خانواده اش عرفاء شعرا و مؤلفان متعدد بوجود آمدند. (۷)

یکی از افراد این خاندان باری در گردیز زیارت شیخ الاسلام رسیده و بر وجود مرقد و شهرت وی در گردیز و احوال چشم دید خود مقالتی نوشته است. (۸)

در سطور فوق اشارت رفت که حضرت علی هجویری او را حین تالیف کشف المحجوب خود زنده مینویسد که "باهل طریقت شفقتی تمام دارد، و هر یک را بنزدیک وی حرمتی هست." (۹)

پس لابدوی در حدود ۴۵۰ ق در غزنه و گردیز زندگی داشت و شیخ الاسلام عصر و مشهور به عرفان و کرامات بود.

سلطان علاء الدین غوری در حدود ۵۴۵ ق غزنه را گرفته و بقول دائرة المعارف اسلام (طبع لیدن ۲ : ۱۵۳) تخریب غزنه در سنه ۵۴۴ ق (۱۱۴۹ م) است، پس باید گفت : که شیخ الاسلام قسور گردیزی درین اوقات رحلت کرده و وفاتش همان اواسط قرن پنجم هجری باشد.

اما در اصالت اشکال ضبط شده نامش (قسوره \_ قسور \_ قشور) تحقیق باید کرد، که افراد خاندانش او را شیخ قسوره بمعنی شیر گویند والله اعلم.

و ظاهراً صحیح است که در لغت عرب قسوره بمعنی شیر درنده است. از القاب سید و شاه که مؤلفان متاخر با نام اجداد گردیزیان ملتان ومظفر گر نوشته اند، بر می آید، که شیخ الاسلام گردیزی (سید) بود.

و به دودمان رسالت نسبتی داشت. از مشاهیر و مؤلفان متاخر این خاندان سید علی حسینی گردیزی است که در تذکره مجموعه نغز نامش میر فتح علی خان حسینی آمده و برادر کوچکش سید غالب علی خان عیان نامداشت، که پدر شان سید عوض خان معاون و سپه سالار و پیشکار حکمران لاهور میرمنو معین الملک بود. (۱۰)

مؤلف مجموعه نغز که در سنه ۱۲۲۱ ق ۱۸۰۶ م تالیف شده با نام فتح علی کلمات "سلمه ربه" می نویسد که تا این سال زنده بود.

این سید گردیزی کتاب "تذکره ریخته گویان" را در احوال و آثار صد تن شعرای اردو زبان در حدود ۱۱۶۵ ق نوشت، که به تذکره "علی حسینی گردیزی" مشهور است و در حدود ۱۹۳۴ م در اورنگ آباد (هند) باهتمام مولوی عبدالحق از طرف انجمن ترقی اردو طبع و نشر شده است. (۱۱)

اگر ما به قول اخبار الاخیار، شاه یوسف گردیزی را نواسه شیخ الاسلام قسوره بشماریم، پس باید زمان حیاتش را در هند در حدود ۵۵۰ ق تخمین کنیم، که با بقایای شهزادگان غزنوی یا سپه سالار سلطنت غوری به هند رفته و اخلافش در مظفر گر و بعد از آن ملتان ساکن شده باشند، که با وجود سیادت لقب افغانی "خان" را هم در هند داشته و مورد توجه حکمرانان در هند بوده اند، و با عرفان و شعر و علم و سیاست و جهانداری سر و کاری داشته اند. (۱۲)

**ماخذ**

۱. در سمت غربی جنوبی شهر غزنه در بقعه حکیم سنائی مرقدی بنام شمس العارفین مشهور است ولی لوح مزار او باقی نمانده و بر یک مرقد دیگر نزدیک وی تاریخ ۶۰۱ ق نوشته شده است (ریاض اللواح ۹۵).
۲. عوان: باج گیر و محصل اموال سرکاری یا کوتوال.
۳. مستغاث: داد خواهی و مدد طلبی
۴. بطانه: بمعنی آسترولی درینجا نگهدار و دوست و ولی است.
۵. در برخی نسخ خطی قشور هم ضبطست.
۶. آداب الحرب و الشجاعه مبارکشاه فخر مدبر غزنوی ص ۴۹ تا ۵۱ طبع لاهور ۱۹۳۸ م که مؤلف معاصر سلطان محمد سام غوری در حدود ۶۰۰ ق است و یکصد سال بعد از شیخ قسور گردیزی میزیسته.
۷. اخبار الاخیار ص ۶۰ طبع دهلی ۱۳۰۹ ق.
۸. ضمیمه اورینتل کالج میگزین طبع لاهور، فروری ۱۹۳۵ م.
۹. کشف المحجوب ۲۱۸ طبع لینن گراد.
۱۰. گنداسنگه: احمدشاه درانی ص ۷۴ - ۷۵ - ۱۰۴ طبع مدراس ۱۹۵۹ م.
۱۱. چارلس ستوری، ادبیات فارسی ۲، ۸۵۲ طبع لندن ۱۹۵۲ م.
۱۲. مجله آریانا، سال ۱۳۵۵، شماره ۲، ص از ۱۲ تا ۱۸.